



مقدمه: این گفتگو جمع‌بندی دو مصاحبه‌ی مختلف درباره‌ی انتشار رمان «مورسو، بررسی مجدد» از کامل داود است که در مجله‌های کتاب هفته خبر شماره ۱۳۸ و هفته‌نامه‌ی کرگدن شماره ۷۹ منتشر شده‌اند. و از آن جایی که محتوای گفتگوها محورهای مشترکی داشت، بیشتر سوال‌ها مربوط به گفت‌وگوی مجله‌ی کتاب هفته‌خبر است و تنها سوال آخر از مجله‌ی کرگدن است.

فکر می‌کنم باید از اینجا شروع کنیم که اساساً نسبت رمان داوود با بیگانه‌ی کامو در کجاست؟ آیا صرفاً یک دنباله یا نقیضه است، و یا چیزی بیشتر از این‌ها؟ آیا می‌شود آن را مکالمه‌ای دانست که تلاش می‌کند شکاف‌های متن نیهیلیستی کامو را در راستای ساخت یک وضعیت سیاسی بحرانی کند؟ به نظرم چیزی بیش‌تر از یک دنباله‌ی صرف است یا نقیضه‌ای حتی. مسأله بیشتر استفاده از پتانسیل‌های ادبیات است. متن داوود اهمیت بینامتنی‌ت را نشان می‌دهد. و آن خاصیت پالیمستی ادبیات که ژنت بر آن تاکید می‌کند. در هر متنی رد پای متون پیشین هست و این همان ادبیات زاینده و خلاق است. ادبیاتی که پیش می‌رود و تن به سکون نمی‌دهد. متن‌هایی که در لابه‌لای خطوط یکدیگر تولید می‌شوند. این گفت‌وگو همواره برقرار بوده و داستان مورسو از این ماجرا مستثنا نیست. داستان «مورسو، بررسی مجدد» بیشتر از این منظر قابل تأمل است که نشان می‌دهد چگونه فشار نیروهای مختلف درونی و

بیرونی می‌تواند آدمی را به موجودی بی‌تفاوت بدل کند. موجودی بی‌اعتنا به وضعیتی که در آن زیست می‌کند. حالا این وضعیت نبرد مبارزان الجزایری علیه فرانسه‌ی استعمارگر باشد یا زندگی بی‌سروصدا و معمولی یک مستعمره‌نشین مثل مورسو در الجزایر که همه چیز برایش علی‌السویه است.

- کامو، بی‌شبهت به خودِ داوود نیست؛ او نیز روزنامه‌نگار و متولد الجزایر بوده و به فرانسه می‌نوشته است - اگرچه امروز نه الجزایر و نه فرانسه هیچ‌کدام او را نویسنده‌ی ملی خود به حساب نمی‌آورند - با این تفاوت که بی‌طرفی او در استقلال الجزایر و پرهیز مصرانه‌اش از هرگونه خشونت و مخالفت‌اش با خروج فرانسوی‌های شمال الجزایر در نهایت او را به چهره‌ای استعمارگر خاصه در نزد روشن‌فکران عرب بدل کرد...

کامو نویسنده‌ی فرانسوی است. اما من کامو را با تمام این توصیفات نویسنده‌ی بسیار بزرگتری می‌دانم. او فراتر از این دسته‌بندی‌هاست. دنیایی که او در ادبیات خلق کرده واقعاً منحصر به فرد است. هر چند مقایسه‌ی این دو نویسنده کار چندان راحتی نیست. درست است که هر دو از الجزایر آمده‌اند اما خاستگاه، نظام اجتماعی و خانوادگی، مذهب و دغدغه‌های سیاسی-اجتماعی و آن جایگاه پیشینه‌ی استعماری در الجزایر از عوامل موثر در شکل‌گیری شخصیت این دو بوده. به نظرم شاید کمی زود باشد که داوود را در کنار کامو قرار بدهیم. چون وقتی می‌گوییم کامو باید جریان‌سازی و دوره‌ی کاری او را از وجوه مختلف مدنظر قرار بدهیم: یکی، کاموی دوره اِسورد که رساله‌ی افسانه‌ی سیزیف و نمایشنامه‌های کالیگولا و سوءتفاهم و رمان بیگانه را می‌نویسد و دیگری، کاموی دوره‌ی دوم که رساله‌ی انسان عاصی و نمایشنامه‌ی عادل‌ها و رمان‌های طاعون و سقوط را می‌نویسد. با خواندن کروبولوژیک آثار کامو به فرایندهای فکری و تاریخی تفکر او پی می‌بریم. کامو نویسنده‌ی متفکر و صاحب‌سبک است. پرسش‌هایی که کامو در خلال داستان‌ها و نمایشنامه‌هایش مطرح می‌کند منحصر به فرد و تأمل‌برانگیزند: زندگی حق انسان است یا وظیفه‌ی او؟ آیا آزادی ناممکن است؟ دوره‌ی اخلاقی انسان را به کدام سو می‌برد؟ به نظرم داوود در ابتدای راه است و هنوز نمی‌توانیم با قطعیت او را شبیه کامو بدانیم. اما قطعاً می‌توانیم تلاش‌اش برای نشان دادن دو روی سکه‌ی استعمار و نگاه خاص تاریخی‌اش به وضعیت کشورش را درک کنیم؛ و همچنین رک‌گویی و ایستادگی‌اش در مقابل اقلیت وابسته به دولت سعودی که بر الجزایر حاکم است.

- لوکلزیو، در فرآیند انتخاب «مورسو، بررسی مجدد» به عنوان بهترین رمان اول جایزه‌ی گنکور، به اهمیت او در نظر به مصائب جوامع استعمارزده اشاره می‌کند. اما رمان داوود انگار در این حد متوقف نمی‌شود و در نیمه‌ی دوم خود حتا به رنج‌های دوران پسااستعماری نیز می‌رسد. ارجاعات داوود به نظریه‌های «ادوارد سعید» در گفت‌وگوهایش این فرض را قوی‌تر می‌کند. نظر شما در این باره چیست؟

کاملاً همین‌طور است. متن و روایت داوود قطعاً به رویکردهای پسااستعماری نزدیک است. در رمان داوود ما شاهد روایتی از زندگی مردم الجزایر در زمان استعمار فرانسه هستیم. اما این روایت در حد نقدهای پسااستعماری باقی نمی‌ماند و فراتر می‌رود. داوود به نظرم بر پوچی وضعیت تأکید می‌کند. بر جبر تاریخی وضعیت هر دو طرف ماجرا.

یکی از مهم‌ترین دریچه‌های ورود به ساحت رمان شاید مسئله‌ی حقوق «زبان» است. هارون در سودای یافتن کلید معمای قتل برادر بی‌زبان‌اش به همان زبانی تن داده است که از قضا داوود نیز - با کنار گذاشتن زبان نخستین خود - برای نوشتن رمان‌اش برگزیده است. آیا می‌شود این اتفاق را تلاشی برای بازنمایی هژمونی زبان فرانسه در الجزایر حتا در روایتی علیه خودش، برشمرد؟ (اگرچه با نظر به یادداشت «زبان الجزایری: مانیفست زبان من» که خودتان به فارسی برگردانده‌اید، زبان فرانسوی انگار تنها زبانی نیست که به داوود و مردم الجزایر تحمیل شده است.)

نوشتن به زبان فرانسه چند وجه دارد. وجه اولش از رنج خویش نوشتن به زبان همان استعمارگری است که زبانش را تحمیل کرده و به نوعی رنج حضور بیگانه‌اش را بر رنج‌های پیشین مردم الجزایر افزوده و وجه دیگرش نزدیکی به رمان بیگانه‌ی کامو است. در جاهایی در متن این دو رمان کاملاً بر هم منطبق هستند. نمی‌دانم داوود در نسخه‌ی اولیه چگونه این انطباق را در متن اجرا کرده؟ اما به نظرم برای نزدیکی و روی هم قرار دادن دو وضعیت، زبان فرانسه ضروری بود. هارون به زبان بیگانه برای کسی سخن می‌گوید که می‌خواهد بر روی بیگانه‌ی کامو تحقیقی دانشگاهی انجام دهد. اصلاً رمان از همین جا شروع می‌شود. راوی نتوانسته کتابش را بنویسد. از یکی می‌خواهد بیاید به حرفهایش گوش بدهد، به زبان همان دیگری حرف می‌زند، به زبان فرانسه. زبانی که هارون و مادرش مثل خیل عظیمی از الجزایری‌ها بلد نبودند. بیگانه‌ای به نام فرانسه سرزمین‌ات را گرفته، در آن مستقر شده، محله‌های خودش را درست کرده و مردم خودش را در آنجا مستقر کرده. مورسو نه تنها با آن سرزمین و مردم‌اش بیگانه است، بلکه این بیگانگی فراتر از این هم می‌رود و به نوعی بیگانگی هستی‌شناختی منتهی می‌شود. نه به فرانسه تعلق خاطری دارد و نه به الجزایر (فرانسوی‌ها به آدم‌های مثل مورسو «pied-noir» می‌گویند یعنی فرانسوی که در آفریقا مستقر است). و از طرف دیگر با چالش‌های خود زبان مواجهیم که اصلی‌ترین مساله‌ی ادبیات است. اما خب شاید خیلی‌ها تصور کنند که زبان فرانسه تنها زبان استعماری و تحمیل شده بر مردم الجزایر است اما مطالعه‌ی تاریخ پرچالش الجزایر نشان می‌دهد که اولین چالش و مساله‌ی زبانی مردم الجزایر، تحمیل زبان عربی به آنها بوده. به راحتی ما هم می‌توانستیم وضعیتی مشابه الجزایر داشته باشیم و به جای زبان فارسی حالا به زبان ترکیبی‌ای از عربی و فارسی و مغولی و انگلیسی و فرانسه و غیره حرف بزنیم. البته فراموش نکنیم که تاکید بر زبان به عنوان امری «اصیل!» نباید ما را در دام هویت‌سازی‌های زبانی کاذب بیاندازد تا از پرسش‌ها و مسائل اساسی‌مان، که فرازبانی است، غافل شویم. برای راوی این رمان زبان فرانسه مساله‌ی اساسی و حیاتی است. آنها بیگانه را نخوانده بودند چون زبان فرانسه بلد نبودند. تمام رنجی که از غیاب موسی کشیده بودند وقتی ملموس شد که دیدند قاتل (که در رمان داوود، خود مورسو نویسنده‌ی بیگانه است) اصلاً از آنها حرفی نزده و به خودش، به مساله‌های خودش پرداخته و از موسی نه به نام خودش حتا که با نام «یک عرب»، یاد شده. همین مساله دقیقاً شکاف اصلی میان نگاه استعمار به دیگر سرزمین‌ها، و نگاه مردم همان سرزمین‌ها را بازنمایی می‌کند. و این نقطه‌ی شروع داستان «مورسو، بررسی مجدد» است: صدای ما شنیده نشده، چون به زبانی دیگر حرف زده‌ایم؟ خب حالا با زبان خودتان حرف می‌زنیم. صدایمان را می‌شنوید؟

-جدای از توازی‌ها و تقابلهای بینامتنی که رمان در اسامی و رابطه‌ها با بیگانه‌ی کامو برقرار می‌کند، خوانش خلاقه‌ای نیز از اسطوره‌ها و روایت‌های متون مقدس در جهت ترسیم وضعیت امروز الجزایر و فرانسه به دست می‌دهد. با همان برادرکشی‌ها در پاریس و همان بطالت همیشه‌گی زیر آفتاب پس از

-استقلال در الجزیره... در نهایت نیز بیگانه‌ی کاموست که در هارون حلول می‌کند. موسا و مورشو، کامو و داوود، الجزایر و فرانسه، امپریالیسم و ناسیونالیسم، و همه‌ی تقابل‌های دیگر انگار که در چرخه‌ای سیزیفوار «سرنوشت تکراری‌ای» را بر پیشانی رمان مهر کرده باشند...

بله همین طور است. جبرگرایی در متن موج می‌زند. توگویی خلاصی‌ای از این سرنوشت وجود ندارد. وقتی در ساختار یک نظام قرار می‌گیری فرق چندانی نمی‌کند استعمارگر باشی یا مستعمره. تو در آن مکان و زمان داری تحت سلطه نهادها، به سوی سرنوشت محتومات پیش می‌روی. هارون این مساله را به خوبی پیش می‌برد و این نشان می‌دهد که داوود به وضعیت مردم‌اش فکر کرده، و در حد و اندازه‌ی نقدهای مرسوم پسااستعماری نمانده. تو گویی ما از اسطوره‌هایمان خلاصی نداریم و در چرخه‌ی تکراری زمان به سر می‌بریم: هابیل و قابیل، موسی و هارون.

-رابطه‌ی هارون و مادرش، یکی از مهم‌ترین ستون‌های رمان است. اهمیت فی‌نفسه‌ی این رابطه و از سویی نیز تقابل‌اش با رابطه‌ی مورشو و مادرش را در زمینه‌ی کلی رمان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ما در بیگانه با چنان طول و تفصیلی و با این جزئیات از رابطه‌ی مورشو و مادرش اثری نمی‌بینیم. در حالیکه داوود وضعیتی را ترسیم می‌کند که چگونه رابطه‌ی مادری و فرزنددی دستخوش تحولاتی می‌شود که اغلب درونی نیستند و متأثر از فضا و وضعیت هستند. مادر داستان داوود کاملاً ملموس و قابل درک است. زنی که کسی نه به حق و حقوق‌اش به عنوان یک انسان اهمیت می‌دهد نه به احساسات‌اش. او هم وارد نمایشی از همین وضعیت قربانی بودنش می‌شود. نمایشی که در عین حال که تأثیرانگیز است، نفرت‌آور و منزجرکننده هم هست. مادری مُرده‌پرست که حاضر به پذیرش شکست‌های تاریخی و شخصی‌اش نیست و نه تنها قربانی جامعه و فرهنگ‌اش است بلکه بدتر از همه قربانی چیزی است که نیچه آن را از خصوصیات اخلاق بردگان می‌خواند: کین‌توزی. تمامی موتور محرکه‌ی حیاتش برخاسته از همین کین‌توزی نسبت به دیگری است: حالا این دیگری چه جامعه‌ی استعمارگر و سیاست‌ها و قانون‌گذاری تبعیض‌آمیزش باشد و چه افرادی که آن‌ها را باعث و بانی رنج‌ها و شکست‌هایش می‌داند. حتی، چنانکه در داستان می‌بینیم، یک پیرزن فرانسوی که خیال می‌کند مادر بزرگ یا یکی از اقوام مورشو است!

-از «بیگانه» کامو در متن چاپ فرانسه‌ی رمان داوود (انتشارات اکت‌سود، ۲۰۱۴) با عنوان «دیگری» یاد می‌شود، حال اینکه در چاپ الجزایر (انتشارات برزخ، ۲۰۱۳) عنوان «بیگانه» به خود دارد. آیا غیر از مسئله‌ی کپی‌رایت می‌شود احتمال دیگری را در این تغییر دخیل دانست؟

به نظرم این تغییرات فراتر از عنوانی است که می‌گویید. داوود مجبور بوده در جاهایی وارد جزئیاتی در داستان شود که در داستان بیگانه ما سرسری از کنارشان گذشته بودیم. مثلاً طرح جلد رمان، و آن را در حد کتابی زندگی‌نامه‌ای تصور کرده. نویسنده آن کتاب مورشو است نه کامو. در کتاب داوود هیچ اثری از کامو نیست. مورشو قتل مرتکب شده و داستان آن را پیش از مرگ‌اش نوشته و همین نوشتن او را از مرگ نجات داده و جاودانه کرده. توانسته به قتل‌اش سوبه‌های دیگری ببخشد که شاید هیچ قاتلی قادر به آن کار نباشد.

-راستی، چه شد که این رمان را برای ترجمه انتخاب کردید؟ و این که، لطفن از ظرافت‌های نثر «مورسو، بررسی مجدد» و فرآیند ترجمه‌اش به فارسی - و احیانا رابطه‌هایش با نثر بیگانه‌ی کامو - برای مان بگویید؟

اولین بار اسم این کتاب را از یکی از دوستانم شنیدم که ساکن فرانسه است. بعد که کتاب را خواندم جذب روایت منحصربه‌فردش شدم. و فکر کردم چقدر خوب است که به فارسی منتشر شود و انتشارات ققنوس هم به پیشنهاد من، اصل آن را سفارش داد و در اختیارم گذاشت. چون کار خودم را بیشتر نوشتن داستان می‌دانم تا ترجمه‌ی آن، سعی می‌کنم بیشتر داستان بخوانم و در مقابل وسوسه‌های ترجمه مقاومت کنم. اما این کار واقعا خلاقانه بود و دیدم در متن اصلی بازی‌های جالبی با رفت‌وآمدهای زبانی به بیگانه‌ی کامو شکل گرفته که سعی کردم در زبان فارسی آن‌ها را نشان دهم. برای همین نگاهی به ترجمه‌های موجود از بیگانه در فارسی انداختم. و این را هم بگویم که چند ماه بی‌وقفه از صبح تا شب روی این ترجمه کار کردم تا بتوانم لحن و سبک‌اش را در بیاورم. و در حین ترجمه‌اش با چند تا دوست الجزایری هم از طریق ایمیل مکاتبه داشتم و گفت‌وگوهایی در مورد فرهنگ و زبان‌شان داشتیم. در کل تجربه‌ی سخت و جالبی بود. البته نمی‌دانم موفق بوده یا نه!

-از «بیگانه» کامو در متن چاپ فرانسه‌ی رمان داوود (انتشارات اکت‌سود، ۲۰۱۴) با عنوان «دیگری» یاد می‌شود، حال اینکه در چاپ الجزایر (انتشارات برزخ، ۲۰۱۳) عنوان «بیگانه» به خود دارد. آیا غیر از مسئله‌ی کپی‌رایت می‌شود احتمال دیگری را در این تغییر دخیل دانست؟

به نظرم این تغییرات فراتر از عنوانی است که می‌گویید. داوود مجبور بوده در جاهایی وارد جزئیاتی در داستان شود که در داستان بیگانه ما سرسری از کنارشان گذشته بودیم. مثلاً طرح جلد رمان، و آن را در حد کتابی زندگی‌نامه‌ای تصور کرده. نویسنده آن کتاب مورسو است نه کامو. در کتاب داوود هیچ اثری از کامو نیست. مورسو قتل مرتکب شده و داستان آن را پیش از مرگ‌اش نوشته و همین نوشتن او را از مرگ نجات داده و جاودانه کرده. توانسته به قتل‌اش سوبیه‌های دیگری ببخشد که شاید هیچ قاتلی قادر به آن کار نباشد.

-کامو را همواره به عنوان یکی از پیشتازان بیان اخلاقیات، عدالت و عشق معرفی می‌کنند می‌خواستم بدانم مورسو بررسی مجدد در واقع به دنبال بیان چه چیزی است آیا به نظر شما موفق شده است یا خیر؟

مورسو، بررسی مجدد گشودن دوباره‌ی پرونده‌ی قتل است که تاریخ از کنار آن بی‌هیچ عذاب وجدانی عبور کرد. از این دست کشتارها در تاریخ الجزایر نمونه‌های فراوانی هست؛ مثلاً کشته شدن معترضان الجزایری در پاریس در سال ۱۹۶۱ که جسدهایشان در رود سن ریخته شد و کسی درباره‌شان نه روایتی دارد و نه شاهده‌ی.. کسی چه می‌داند چه بر سر زندگی تک آن آدم‌ها و خانواده‌شان آمده؟ از کجا آمده بودند؟ چه می‌خواستند؟ آیا جواب سوال‌ها و اعتراض‌شان تیرباران شدن بود؟ کامل داوود از فراموش‌شدگان می‌گوید. از به‌جا مانده‌گان بی‌صدا. از همان چیزی که خود کامو رسالت ادبیات را روایت سرگذشت آنها می‌دانست.